

درس سیصد و نود و چهارم

بحثی پیرامون وجود رابطی (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

وَمَا حَكَمَ بِهِ السَّلَفُ الصَّالِحُ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحِكْمَةِ أَنَّ الْمَحْمُولَ بِمَا هُوَ مَحْمُولٌ لَيْسَ وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ إِلَّا وَجُودُهُ لِمَوْضُوعِهِ لَيْسُوا عَنْوَا بِذَلِكَ أَنَّ وَجُودَهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ بَعِيْنُهُ وَجُودُهُ لِمَوْضُوعِهِ كَمَا فِي الْأَعْرَاضِ وَ الصُّوَرِ إِذِ الْمَحْمُولُ بِمَا هُوَ مَحْمُولٌ لَيْسَ لَهُ وَجُودٌ فِي نَفْسِهِ يَكُونُ هُوَ لِمَوْضُوعِ ذَلِكَ الْمَحْمُولِ بَلْ عَنْوَا أَنَّهُ لَا يُوَجَدُ نَفْسُهُ وَ إِنَّمَا لَهُ ثُبُوتٌ لِّلْمَوْضُوعِ لَا وَجُودٌ فِي نَفْسِهِ وَ وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ مُجَرَّدٌ أَنَّهُ ثَابِتٌ لِّلْمَوْضُوعِ وَ فَرَقٌ بَيْنَ قَوْلِنَا وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ وَجُودُهُ لِمَوْضُوعِهِ كَمَا فِي الْعَرَضِ وَ بَيْنَ قَوْلِنَا وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ أَنَّهُ مَوْجُودٌ لِمَوْضُوعِهِ^۱

معنای محمول و وجود محمولی از منظر متکلمین

یک بحثی که مرحوم آخوند بعد از بحث وجود رابط مطرح می کنند راجع به مسئله وجود محمول در قضایای هلیت مرکبه است. این یک مسئله بسیار مهمی است که به نظر می رسد کلامی را که از مرحوم محقق دوانی در سه صفحه بعد راجع به اعیان ثابت نقل می کنند مترتب بر این مسئله است. آن مسئله عبارت از وجود محمول در هلیات مرکبه برای موضوع است. متکلمین بر این قائل هستند که حمل وجود بر هر وصفی، چه موضوع باشد و چه محمول، بر آن وصف فعلیت دارد؛ یعنی وقتی ما می گوئیم: **زیدٌ قائمٌ** معنایش این است که زیدی که بالفعل موجود است قیام فعلی بر او ثابت است. این معنایی است که متکلمین برای محمول و وجود محمولی قائل هستند.

اشکالی که طبعاً بر این مطلب پیش می آید این است که پس در قضایای معدومه چطور وجود فعلی برای محمول مدنظر قرار می گیرد و بعد بر موضوع حمل می شود؟ لذا در آنجا در جواب از این مسئله این قضیه را فقط مرتبط به قضایای ثبوتیه کرده اند نه قضایای سلبیه، زیرا در قضایای سلبیه وجود محمول از موضوع سلب می شود نه اینکه وجود برای موضوع ثابت می شود. البته بعضی ها از این جواب داده اند بر اینکه در قضایای سلبیه هم باز وجود فعلی لحاظ شده است؛ یعنی آن قائمی که فعلاً موجود است و در عالم تصور وجود دارد از زید سلب می شود که البته این دیگر در واقع تَجَشُّمٌ و تحقیق بلا تحقیق است.

اما [از نظر] فلاسفه و به طور کلی نظریه صحیح در این مسئله این است که وجود، بالفعل برای محمول

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۲۹.

ثابت نمی‌شود بلکه محمول فی حدّ نفسه برای موضوع ثبوت دارد نه اینکه برای موضوع وجود دارد؛ یعنی وقتی که ما در قضیه **زید قائم**، قائم را حمل بر زید می‌کنیم معنای قائم این نیست که قیامی که وجود دارد بالفعل برای زید ثابت است بلکه قیام برای زید ثابت است! حالا در قضایای ثبوتیه باشد یا در قضایای سلبیه، همه یکی است. وقتی که محمول برای موضوع ثابت است دیگر فرقی نمی‌کند که آن محمول وجودش برای موضوع ثابت باشد یا صرف اتصافش - یعنی آن جنبه وصفیتش - برای آن موضوع ثابت باشد، حالا آن وصفیت یا ثبوتیه است یا عدمیه است و دیگر در اینجا وجودی بالفعل تصور نشده است تا بر موضوع حمل بشود بلکه خود او برای او ثابت است. در نتیجه ثبوت در اینجا به معنای امری که مغایر با وجود است، نیست بلکه ثبوت در اینجا به عنوان ارتباط و تعلق است؛ یعنی تعلق بین این موضوع و محمول وجود دارد؛ این تعلق و ارتباط، یا ارتباط ثبوتی است یا ارتباط سلبی است، اسم آن تعلق را ثبوت می‌گذارند. **وَالْأَلَّ لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ** در اینجا شما بین ثبوت و وجود فرق قائل شده‌اید! مثل قائلین به اصالت ماهیت که می‌گویند: ماهیات در عالم و در وعاء خودشان تقرر و ثبوت دارند ولی وجود ندارند.

ثبوت، کون، حصول و وجود، مفاهیم مختلفه دارای مصداق واحد

جوابی که امثال مرحوم آخوند و مرحوم حاجی و فلاسفه به آنها می‌دهند این است که بین وجود و ثبوت فرقی نیست. ثبوت، کون، حصول و وجود، همه اینها یک مفاهیم مختلفه‌ای است که مصداق خارجی آنها مصداق واحد است.

بناءً علی هذا در اینجا ثبوت برای موضوع این محمول صرف الربط است، یعنی صرف تعلق است. فقط به همین مقدار! روی این جهت دیگر وجود فعلی برای آن محمول تصور نمی‌شود؛ یعنی **ثُبُوتُهُ لِلْمَوْضُوعِ** **عِبَارَةٌ عَنْ ثُبُوتِهِ**. در قضایای هلیات مرکبه این صحبت هست. حالا در اختلاف مرحوم دوانی با مرحوم آخوند که بعداً این را نقل می‌کنیم این قضیه خیلی روشن می‌شود.

بیان دو اصطلاح وجود رابطی بنا بر نظریه محقق دوانی

بنا بر نظریه مرحوم محقق دوانی همان طوری که قبلاً عرض شد وجود رابطی دارای دو اصطلاح است؛ یک اصطلاح به همین وجود محمولی یعنی وجود فی نفسه و لغیره اطلاق می‌شود. دیگری اطلاق وجود رابطی بر وجود رابط است، همین وجودی که وجود فی نفسه ندارد بلکه وجود او فی غیره است.

وجود رابطی بودن کلّ عالم وجود بنا بر نظر عرفا و فلاسفه

همان‌طوری که در جلسه قبل عرض کردیم به‌طور کلی عرفا و فلاسفه شامخین در توحید و عرفان کلّ عالم وجود را از باب وجود رابطی می‌دانند. مرحوم محقق دوانی وجود محمولی را بنا بر نظریه مرحوم آخوند با وجود رابط خلط کردند؛ یعنی در مقام تشبیه و تمثیل این مسئله این‌طور فرمودند که در قضیه هلیت مرکبه وقتی که شما اسود را بر قرطاس یا بر قماش یا بر سجّاد حمل می‌کنید [و می‌گویید که] **هذا أسودٌ**، اسود اگر فی حدّ نفسه لحاظ بشود اصلاً وجود خارجی ندارد. وقتی که آن اسود به لحاظ عروضش بر موضوع لحاظ بشود وجود خارجی دارد. به چه لحاظی این سواد الآن مورد مشاهد شماست؟ چون این سواد الآن وجود خارجی حمل بر موضوع شده است. الآن این فرش اسود است و چون اسود بر یک موضوعی عارض شده است اینجا وجود خارجی پیدا می‌کند که همان وجود محمولی است اما اگر این اسود را جدای از عروض آن بر این موضع لحاظ کنیم دیگر آن اسود وجود خارجی ندارد و وجود او وجود تخیلی و وجود ذهنی می‌شود.

مسئله نظیر ماهیات است؛ تا وقتی که شما ماهیات را عارض بر وجود خارج بدانید، این ماهیات وجود خارجی دارند. ماهیت زید، عمرو، بکر، خالد، شجر، ارض، سماء و حجر تمام این ماهیات در صورتی است که این حدود عارض بر یک موضوعی شده باشند مانند سطح و حجم و کم - تعلیمی خودش - در وقتی سطح وجود خارجی دارد که این عارض بر این موضوع بشود اما سطحی که عارض بر موضوع نشود طبعاً وجود خارجی هم نخواهد داشت و در ذهن وجود دارد. وجود او دیگر وجود خارجی نیست، وجودش دیگر وجود ذهنی است. ایشان در مقام تمثیل وجود محمولی مثل **زید قائمٌ، هذا أسودٌ، هذا أبيضٌ، زید راکبٌ و زید عالمٌ** را مانند وجود رابط فرض کردند. همان‌طور که وجود رابط در خارج وجود ندارد بلکه وجودش در ضمن افراد خارجی و مقارنات با اوست بلکه وجود فی نفسه ندارد و وجود او فی غیره است.

اعیان ثابته عبارت از حدود وجودیه اعیان خارجی اشیاء

مرحوم محقق دوانی در قضایای هلیات مرکبه در صورتی وجود محمول را محقق فرض می‌کنند که این محمول حمل بر موضوع بشود؛ **هذا أبيضٌ**. وقتی که قرطاس هست، در صورتی که ذات فی نفسه و لنفسه موجود باشد أبيض حمل بر این خواهد شد اما اگر ذات فی نفسه و لنفسه نباشد دیگر أبيض حمل بر این نخواهد شد و عدم بر او صدق می‌کند و حکم می‌کند. از این باب ایشان به ماهیات خارجیّه منتقل شده‌اند و به بیان دیگر آمده‌اند مسئله اعیان ثابته را مطرح کرده‌اند که اعیان ثابته در خارج بر موضوعات خودشان و وجودات خاصه خودشان حمل می‌شوند. این اعیان ثابته که عبارت از حدود وجودی اعیان خارجی در علم باری است در صقع علمی پروردگار وجود علمی دارند اما این اعیان ثابته در مقام خارج و در وجود خارجی بدون توجه

به آن وجود خاص، معدوم هستند.

بنابراین اعیان ثابتۀ عبارت از حدود وجودیۀ اعیان خارجی اشیاء هستند. در اینجا به این جهت معدوم هستند که آن عین ثابت عبارت از حدود وجودی اشیاء خارجی است. حدود وجود اشیاء خارجی در صورتی در خارج محقق هست که بر وجود حمل بشود. اگر شما آن وجود خاص را از او سلب کنید دیگر ماهیت بدون وجود معدوم است و دیگر نمی‌شود در خارج قوام داشته باشد.

پس در وقتی که هنوز جنبۀ اضافۀ اشراقیه بر خلق وجودات مقیده تعلق نگرفته آن اعیان ثابتۀ در علم ربوبی به صورت صور علمی موجود است وقتی که اضافه و افاضۀ اشراقیه به اعیان خارجی تعلق می‌گیرد آن اعیان ثابتۀ بر این وجود خارجی حک می‌شود و وجود خارجی پیدا می‌کند. لذا می‌گوییم که عمرو، بکر، زید، سماء، خالد، شجر، ارض و حجر، تمام اینها به واسطۀ آن تعلق عین ثابت از علم ربوبی به آن وجود خارجی و آن وجود ما هویتی اشیاء خارجی است.

مرحوم آخوند از کلام محقق دوانی خیلی تعجب می‌کنند و به قدری تعجب خود را بزرگ جلوه می‌دهند که گویی این مسئله حتی از افراد عادی بعید است چه برسد از هم‌چنین شخصی مثل مرحوم محقق دوانی! ایشان در رساله‌ای که به نام زوراء نوشته‌اند، در باب حقیقت وجود مطلب را به این کیفیت بیان می‌کنند.

اشکال مرحوم آخوند بر مرحوم محقق دوانی در مسئلۀ وجود رابط و رابطی

مرحوم آخوند در مقام رد این مسئله می‌گویند که شکی در این نیست که ایشان بین وجود رابط و رابطی خلط کرده‌اند. در هلیت مرکبه که وجود محمول بر موضوع ثابت می‌شود شکی نیست که وجود محمول وجود فی نفسه دارد و وجود فی نفسه وجود خارجی است. حالا آن وجود فی نفسه یا لنفسه است یا لغيره است، اگر لنفسه باشد مانند وجود جواهر است، اگر لغيره باشد مانند وجود اعراض و صور است. اما در اینکه وجود محمول که بر موضوع حمل می‌شود وجود فی نفسه است و تحقق خارجی دارد شکی نیست و به صرف اینکه یک وجودی لغيره است دلیل نمی‌شود بر اینکه وجود او را ما از فی نفسه بودن اسقاط کنیم و او را ملحق به وجود رابط کنیم. چطور در وجود رابط، وجود خارجی نیست. ما وجود محمول را ملحق به وجود خارجی کنیم. در حالی که ما سواد را داریم می‌بینیم و این سواد موجود است حالا چه این سواد متعلق به یک موضوع باشد یا سواد کلی باشد. سواد وجود خارجی دارد گرچه این وجود خارجی لغيره است و در این موضوع است و عارض بر این موضوع می‌شود. بیاض وجود خارجی دارد و قابل اشاره است و انسان احساس می‌کند. حالا این بیاض عارض بر این شده است و غیر از این است که ما بگوییم: این بیاض اصلاً وجود ندارد و اگر بخواهد وجود پیدا کند باید در ضمن این قرطاس وجود داشته باشد. غیر از این است که ما بگوییم که ابتدائیت وجود

ندارد و اگر وجود داشته باشد [در ضمن بصره است].

جلسه قبل عرض کردیم که ابتدائیت فقط وجودش وجود ذهنی است و وجود خارجی برای ابتدائیت نداریم آنچه که در خارج داریم ابتدائیت در ضمن بصره است؛ **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرِ إِلَى الْكُوفَةِ** ابتدائیت در ضمن بصره وجود دارد نه ابتدائیت کلی، ابتدائیت در بصره که قابل اشاره نیست. شما کجای بصره را دست می‌گذارید و می‌گویید که اینجا ابتدائیت است؟! این ساختمان است و این هم شوارع، حدود، ثعور و جدران آن است. ما غیر از اینها امر مستقل خارجی به نام ابتدائیت نداریم. در جلسه قبل گفتیم که ابتدائیت یک امر اعتباری است؛ هم اصل آن که وجود فی نفسه باشد اعتباری است که در ذهن وجود پیدا می‌کند و در آنجا جنبه اسمی پیدا می‌کند و مبتدا واقع می‌شود و صفات بر آن حمل می‌شوند، هم آن وجود رابط و آن وجود فی غیره خارجی او جنبه ذهنی دارد و جنبه خارجی ندارد. ابتدائیت چیزی را بر بصره اضافه نمی‌کند! به بصره چند کیلو اضافه نمی‌کند! شما ابتدائیت را از بصره بگیرید یا به آن اضافه کنید چیزی به بصره اضافه نمی‌شود. این یک اعتبار معتبر است که گاهی ابتدائیت و گاهی انتهائیت را به بصره حمل می‌کند. خب ابتدای آن در دست خودمان هست! امروز اینجا را اول می‌نامیم و فردا آخر می‌نامیم. این در دست خودمان است! امروز فلانی را رئیس می‌کنیم و فردا پایین می‌آوریم. امروز به مردم این طوری حرف می‌زنیم و فردا طور دیگر به مردم حرف می‌زنیم! به دست خودمان هست! چه اشکالی دارد؟!

قضیه اعتبار هم همین طور است؛ امروز من متکلم بصره را ابتداء فرض می‌کنم و همین فردا من متکلم همین بصره را انتهاء قرار می‌دهم. بصره سر جای خودش هست و تکان هم نمی‌خورد. من بصره را به لحاظ کوفه ملاحظه می‌کنم و این را ابتداء می‌کنم و آن را انتهاء و دفعه بعد آن را عکس می‌کنم؛ **سِرْتُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْبَصَرِ** می‌کنم. حرکت را از کوفه شروع می‌کنم و به بصره ختم می‌کنم. چه تغییری در اینجا پیش آمد؟! فقط من که در اینجا حرکت کردم، بصره و کوفه سر جای خودش هستند. مسئله تغییر پیدا نکرده است و هیچ چیز عوض نشده است. فقط اعتبار معتبر است. معتبر یک وقتی حرکتش را از اینجا شروع می‌کند و به بصره اول می‌گوید و یک وقتی حرکتش را به اینجا ختم می‌کند و به بصره آخر می‌گوید. هیچ مطلبی در اینجا تغییر پیدا نمی‌کند، حرکت هم یک امری است که قائم بر من است. به بصره چه ارتباطی دارد که بصره اول واقع بشود یا آخر واقع بشود؟! حرکت مربوط به من است؛ اگر بروم، حرکت می‌کنم و اگر بایستم، سر جای خودم هستم و حرکتی وجود ندارد. نه ابتدائیتی وجود دارد و نه انتهائیتی وجود دارد.

وجود ذهنی بودن وجود رابط

پس همان طوری که گفتیم وجود رابط بر خلاف زعم بسیاری از حتی اهل فن وجود خارجی ندارد و

وجودش وجود ذهنی است. فعلی‌هذا بعضی‌ها آمدند و اطلاق وجود بر وجود رابط را اطلاق اشتراک لفظی دانسته‌اند و گفته‌اند که این اصلاً وجود نیست؛ یعنی یک وصف یا حمل یا ربطی است که بین دو امر تحقق پیدا می‌کند و این تحقق، تحقق معتبر است و معتبر این کار را انجام می‌دهد. البته این بحث‌های جلسه بعد است اما من چون دیدم این با مسئله بعدی ارتباط پیدا می‌کند خواستم این را وصل کنم چون کلام محقق دوانی خیلی دقیق است لذا آمادگی بیشتری برای بحث جلسه بعد وجود داشته باشد.

مرحوم آخوند می‌گویند که ما وجود محمول را در خارج می‌بینیم؛ این سواد است، این بیاض است، این احمرار است. وقتی که می‌گوییم: **زید قائم**، قیام را می‌بینیم و فرق جالس را با قائم تشخیص می‌دهیم چطور شما آن وقت می‌گویید که اگر این قائم حمل بر زید بشود موجود است و اگر حمل بر زید نشود موجود نیست؟! درحالی‌که قیام در خارج موجود هست! بله! وجود قیام در خارج برای موضوع است نه اینکه وجود استقلالی بدون موضوع دارد! این معنای لغیره است. چطور اینکه همین وجود فی نفسه و لنفسه در خلق و امکانیات وجود استقلالی به یک لحاظی ندارد بلکه وجود او متدلی به وجود مبدء و به وجود آن صانع است. همین مسئله را ما در مورد وجود لغیره تصور می‌کنیم. در عین اینکه این اوصاف، صور، اعراض و محمولات وجود فی نفسه دارند ولی آن وجود فی نفسه استقلال ندارد بلکه برای موضوع ثابت است و خودش فی حد نفسه بدون موضوع استقلال ندارد و این منافاتی با وجود خارجی محمول ندارد. وجود محمول وجود خارجی است اما این وجود خارجی برای موضوع است، نه برای غیر موضوع! ولی وجود جواهر برای خودشان است و روی پای خودشان می‌ایستند و روی آن وزان خودشان قائم هستند. این اشکال مرحوم آخوند بر محقق دوانی است.

دفاع از نظریه مرحوم محقق دوانی

مطلبی را که می‌شود از جانب محقق در اینجا مطرح کرد این است که اتفاقاً به نظر می‌رسد در این مسئله حق با مرحوم دوانی باشد به جهت اینکه مرحوم دوانی بین وجود رابط و رابطی خلط نکرد و حکمی را که مربوط و متسری به وجود رابط است را به وجود رابطی که همان محمول است سریان نداد بلکه محقق دوانی در یک نقطه مسئله را مطرح کرد و آن مسئله مابه‌الاشتراک بودن وجود رابط و وجود رابطی است در اینکه هر دو قائم به غیر هستند. ایشان این را می‌خواست مطرح بکنند. چطور اینکه وجود رابط قائم به غیر است و اصلاً وجودش فی غیره است، وجود رابطی که همان وجود محمولی می‌باشد محقق دوانی می‌گوید: این هم وجودش قائم به غیر است اما نه اینکه اصلاً وجود ندارد، و وجود فی نفسه ندارد. الآن ما در اینجا داریم سواد را بالعیان می‌بینیم. ما در عین اینکه داریم سواد را می‌بینیم در عین حال ذات را هم مشاهده می‌کنیم که این جواهر باشد. همین که چشمتان فقط بر این الوان می‌افتد حکایت از این می‌کند که وجود محمولی در خارج هست.

دیگر بیش از این مقدار توضیح نمی‌دهیم و بقیه بحث را برای جلسه بعد می‌گذاریم ولی فقط به عنوان اشاره عرض می‌کنم. اینکه شما الوان را می‌بینید، هنوز دست نزده‌اید، هنوز دست به این فرش نزده‌اید و نمی‌دانید که جنس این فرش چیست؟ سنگ، قطن، وَر یا نایلون است، هیچ نسبت به این مسئله اطلاع ندارید ولی در وهله اول وقتی که نظره روی این مسئله می‌افتد الوان را مشاهده می‌کنید. پس در وهله اول شما در اینجا بر عرض و کیف و وجود محمولی اطلاع پیدا کردید. احمرار و سواد و بیاض موجود هستند، حالا به جواهر کاری نداریم و فعلاً در [مورد] جواهر صحبت نمی‌کنیم ولی در آن وهله اول ما به آن اعراض اطلاع پیدا می‌کنیم یا نه این هم دروغ است؟! داریم می‌بینیم دیگر! این احمرار است! به عوارض دیگر اطلاع پیدا می‌کنیم. فرض کنید از اینجا تا آنجا سه متر است و من باب مثال فرش سه در چهار است؛ بر کم و سطح و عوارض این اطلاع پیدا می‌کنیم بدون اینکه بر جوهر و ماهیت جوهر اطلاع پیدا کرده باشیم، بعد می‌آییم و [به فرش] دست می‌زنیم همین که دست زدیم متوجه می‌شویم که حجر نیست؛ یک قدم جلو آمدیم! یک مقداری دقت بیشتری می‌کنیم و می‌بینیم که وَر نیست؛ یک قدم جلو آمدیم! دقت بیشتر می‌کنیم و می‌گوییم که نایلون است! بنابراین در وهله اول ما بدون اطلاع بر جوهریت و ماهیت این نوع بر اعراض آن اطلاع پیدا کردیم. خب این همان عبارت از وجود فی نفسه است! وجود فی نفسه یعنی همین که ما بر این ماهیت‌ها اطلاع پیدا می‌کنیم. بنابراین وجود خارجی اشیاء درست با آنچه که مطرح کردیم منطبق است و یکی است و اشکال مرحوم آخوند به ایشان وارد نیست. در وهله اول ما داریم وجود فی نفسه را ملاحظه می‌کنیم که این وجود فی نفسه وجود خارجی است چون هست دیگر! این هم وجود خارجی دارد! بعد متوجه ذات می‌شویم. حالا در تتمه مسئله، اگر این جوهر نبود آیا این احمرار و سواد و بیاض بود یا نبود؟ نه! آن‌هم نبود. در آن صحبتی نیست.

فرق بین اعراض و صور با وجود رابط

ما در اینجا فوراً متوجه این مسئله می‌شویم که فرق بین این اعراض و صور با وجود رابط که ابتدائیت است در اینجاست که وجود رابطی که وجود محمول است در خارج موجود است ولی وجودش به وجود موضوع است اما وجود رابط اصلاً در خارج موجود نیست و هرچه نگاه بکنید ابتدائیت در بصره را پیدا نمی‌کنید. ابتدائیت در بصره کجاست؟! شما خلق می‌کنید! ولی سواد را شما خلق نمی‌کنید، سواد خودش وجود دارد و به خلق شما ارتباط ندارد. بنده می‌توانم اعتبار بکنم؛ این سواد است، این بیاض است، این احمرار است، این هم اصفرار است و چیزهایی دیگر. مشخص است دیگر! خب این مطلب که در بعضی از اوقات مسئله در اختیار معتبر نیست و در بعضی از اوقات مسئله در اختیار معتبر است موجب شده است که بعضی‌ها [قائل به] وجود رابط بشوند و بعضی‌ها [قائل به] وجود رابطی بشوند. پس اشکال بر مرحوم آخوند روشن

شد. البته این مسئله قابل صحبت است، حالا إن شاء الله تتمه مطلب در جلسه بعد عرض می شود.

وَمَا حَكَمَ بِهِ السَّلَفُ الصَّالِحُ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحِكْمَةِ أَنَّ الْمَحْمُولَ بِمَا هُوَ مَحْمُولٌ لَيْسَ وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ إِلَّا وَجُودُهُ لِمَوْضُوعِهِ أَيْسُوا عَنْوَا بِذَلِكَ أَنَّ وَجُودَهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ بَعِينُهُ وَجُودُهُ لِمَوْضُوعِهِ كَمَا فِي الْأَعْرَاضِ وَالصُّوَرِ إِذِ الْمَحْمُولُ بِمَا هُوَ مَحْمُولٌ لَيْسَ لَهُ وَجُودٌ فِي نَفْسِهِ يَكُونُ هُوَ لِمَوْضُوعِ ذَلِكَ الْمَحْمُولِ بَلْ عَنْوَا أَنَّهُ لَا يَوْجَدُ نَفْسُهُ^۱

آنچه که ما مشاهده می کنیم که بعضی از بزرگان حکمت این طور فرمودند که محمول خودش به تنهایی؛ قیام در **زید قائم**، وجود فی نفسه اش الا برای موضوع نیست. خودش مستقل نیست و روی پای خودش نمی ایستد و نمی تواند خودش را ضبط و حفظ کند. منظورشان این نیست که وجود فی نفسه عبارت از همان وجود لموضوعه است همان طوری که در اعراض و صور مسئله به این شکل است. در اعراض وجود فی نفسه بعینه وجودش برای موضوع است.

ببینید ما یک **زید قائم** داریم و یک قیام داریم، بحث ما در قائم است، نه در قیام. قیام که بر زید عارض می شود، وجود او فی نفسه عبارت از وجود او برای موضوعش است ولی بحث ما فعلاً در قائم است؛ یعنی آن ذاتی که این قیام بر آن حمل شده است. ما حالا می خواهیم این وجود محمولی را بر زید حمل کنیم. زیرا محمول از نقطه نظر محمولیت خودش برای او یک وجود فی نفسه نیست که این وجود برای این محمول باشد؛ یعنی خودش استقلال ندارد. استقلالی که بتواند روی پای خودش بایستد، نیست. منظورشان این است که به تنهایی نیست و با اتکا به موضوع این وجود پیدا می کند.

وَ إِنَّمَا لَهُ ثُبُوتٌ لِلْمَوْضُوعِ لَا وَجُودٌ فِي نَفْسِهِ وَ وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ مَجْرَدُ أَنَّهُ ثَابِتٌ لِلْمَوْضُوعِ وَ فَرْقٌ بَيْنَ قَوْلِنَا وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ وَجُودُهُ لِمَوْضُوعِهِ كَمَا فِي الْعَرَضِ وَ بَيْنَ قَوْلِنَا وَجُودُهُ فِي نَفْسِهِ هُوَ أَنَّهُ مَوْجُودٌ لِمَوْضُوعِهِ.

و برای این محمول ثبوت برای موضوع است نه اینکه یک وجودی فی نفسه باشد و این محمول هم درقبال آن موضوع برای خودش یک وجود فی نفسه داشته باشد. حالا این محمول وجود فی نفسه اش مجرد ثبوتش برای این موضوع است. یعنی این طور نیست که این محمول خودش باید وجود داشته باشد...

فرق بین محمول و اعراض و صور

همان مطلبی را می خواهند بگویند که در اختلاف بین متکلمین و اهل فن و تحقیق بیان کردند؛ در آنجا یک فرقی بین محمول و اعراض و صور هست؛ عرض عبارت از قیام است و وقتی که قیام را می خواهید به زید حمل کنید این قیام خودش به تنهایی روی پای خودش نمی ایستد. این وجود قیام عبارت از وجود زید است و بدون زید قیام معنایی ندارد، ولی اگر ما گفتیم: زید قائم است، این که می گوییم: زید قائم است، این

^۱. همان.

قائماً دیگر قیام نیست بلکه ذاتی است که قیام بر آن حمل شده است. این نیاز ندارد برای اینکه موجود باشد، ممکن است قائماً هم اصلاً معدوم باشد. شما می‌گویید که **زیدٌ لیسَ بقائِمٌ** اصلاً در اینجا قائم بودن را از زید سلب می‌کنید و اشکالی هم ندارد. پس وجود بالفعل برای محمول نیست بلکه ثبوت برای محمول است؛ محمول برای زید ثابت بشود سواء اینکه این محمول وجود داشته باشد یا نداشته باشد. پس بین محمول و اعراض و صور فرق هست. گرچه در محمول عرض هست و گرچه آن محمول دارای عرض است ولی منظور از اینکه می‌گویند: وجود محمول برای موضوع، **وجودٌ لموضوع** است، این نیست که این یک وجود مستقل خارجی دارد و بعد این برای موضوع حمل می‌شود تا اینکه اشکال بشود چطور شما مسائل عدمی را حمل بر موضوع می‌کنید؟! مسائل عدمی که حمل بر موضوع نمی‌شود! جواب این است که ما وجود را حمل بر موضوع می‌کنیم، ما یک محمول را حمل بر موضوع می‌کنیم، سواء اینکه آن محمول وجود داشته باشد یا نداشته باشد. ما وقتی می‌گوییم: **زیدٌ قائمٌ** یعنی می‌گوییم که قائم برای زید ثابت است. حالا این قائم در خارج وجود دارد **زیدٌ قائمٌ** می‌شود، ممکن است اصلاً قضیه کاذبه و دروغ باشد و قائم اصلاً در خارج وجود نداشته باشد. بله، مخاطب در قضیه **زیدٌ قائمٌ** استنباط وجود قائم را می‌کند اما خود جمله **زیدٌ قائمٌ** این وجود قیام برای زید نیست! ربط بین قائم و بین زید است! مخاطب می‌فهمد چون در جمله کلمه نفی نیست پس وجود قائم برای زید ثابت است نه اینکه خود قائم وجودش حکایت از این مسئله بکند.

و فرّقَ بَینَ قولِنَا وُجودُهُ فی نفسِهِ... همان‌طوری که در قیام وجود فی نفسه او عبارة أخرای وجودش برای موضوع است چون بدون موضوع قیام نیست. ما می‌گوییم که وجود فی نفسه‌اش این است که این برای موضوع موجود است یعنی در اوّلی ما برای خود او در اعراض و صور وجودی فرض کردیم.

منشأ اختلاف بین محقق دوانی و مرحوم آخوند

اختلاف بین محقق دوانی و مرحوم آخوند از اینجا می‌آید که غیر از ثبوت قیام برای زید ما برای خود قیام یک وجودی فرض می‌کنیم. غیر از ثبوت بیاض برای این قرطاس، ما برای خود بیاض وجود فرض می‌کنیم. و بین اینکه ما بگوییم: **هذا أبيضٌ** وقتی می‌گوییم: **هذا أبيضٌ** این ابیضی که در اینجاست با بیاض فرق می‌کند. ابیض در اینجا محمول واقع شده است. عرض نیست که عارض بر هذا بشود. آن بیاض است که عارض می‌شود نه ابیض. ابیض نفس موضوع است متنها به بیان دیگر. وقتی می‌گوییم: **القرطاسُ أبيضٌ** کأنّ قرطاس را در محمول مکرر کرده‌ایم؛ **القرطاسُ قرطاسٌ له البیاض** این‌طور آمدم گفتیم و **القرطاسُ قرطاسٌ له البیاض** با **القرطاسُ بیاضٌ** فرق می‌کند. در بیاض، بیاض وجود خارجی دارد و آن وجود خارجی برای موضوع هست ولی وقتی می‌گوییم: **القرطاسُ أبيضٌ** خود این ابیض عبارة أخرای قرطاس است یعنی ما در

اینجا به وجود بیاض کاری نداریم ما به ذات این قرطاس کار داریم که بیاض برایش ثابت است حالا چه این اُبیض موجود باشد یا موجود نباشد.

البته مسئله یک مقداری دقت دارد متنها حالا دیگر بیان کردیم. احساس می‌کنم چون یک مقداری مسئله مشکل است به نظر می‌رسد [نیاز باشد] که دوباره تکرار کنم؛ یعنی در جلسه بعد دوباره در کلام محقق دوانی این مطلب را بیاورم. این مسئله محقق دوانی به نظرمان آمد، این قضیه را باید برای جلسه بعد می‌گذاشتیم اما برای اینکه ارتباط بدهیم زودتر از وقت آن گفتیم. البته بد نیست چون بالأخره منظورم این بود که رفقا بر این قضیه یک مقداری اشراف پیدا کنند چون اتفاقاً مسئله خیلی دقیق است و به نظر می‌رسد که این مسئله در اینجا برای بسیاری از مقررین و اساتید مشکل بود. حالا إن شاء الله تتمه‌اش برای جلسه بعد بماند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد